

نقش دیپلماسی و جنگ در شکلدهی به روابط ایران و بیزانس در عهد خسرو دوم ساسانی (با تکیه بر نظریه کلاوزویتس)

مهناز بابایی توسکی

دانشجوی دکتری تاریخ قبل از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران

mahnazbabai@yahoo.com

دکتر محمد کریم یوسف جمالی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران

yousef_jamali@yahoo.com

دکتر سیداصغر محمودآبادی

استاد گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد محلات، محلات، ایران.

k.mabadi@gmail.com

چکیده

اواخر قرن ششم و نیمه نخست قرن هفتم میلادی، یکی از مهمترین و سرنوشتسازترین ادوار تاریخ خاورمیانه بشمار میرود. روابط میان دو دولت ساسانی و بیزانس بیش از هر زمانی در برهه تاریخی بر سرنوشت همدیگر تأثیر نهاد و نوع تعامل این دو دولت در این زمان زمینه را برای گسترش اعراب تازه مسلمان مهیا نمود. روابط میان دولت ساسانی و بیزانس در عهد سلطنت خسرو دوم را میتوان به دو مرحله تقسیم نمود. مرحله نخست از بر تخت نشینی خسرو تا مرگ امپراتور موریس در سال 206 میلادی. در این دوران سیاستهای خارج‌دو طرف از طریق دیپلماسی به پیش برده میشد و دولت با یکدیگر پیمان اتحاد داشتند. مرحله دوم از قیام فوکاس در بیزانس تا مرگ خسرو در سال 266 میلادی. در این مرحله "جنگ" به ابزاری برای پیشبرد سیاستهای پادشاه ساسانی در قبال رومیان تبدیل گشت. هدف از نگارش این مقاله شرح تاریخ سیاسی این دوران نیست بلکه این نوشتار قصد دارد به طرح این سؤال که اوضاع داخلی دولت ساسانی در عهد خسرو دوم چه نقشی در استراتژی این پادشاه در قبال همسایه مغربی خویش داشته است؟ به بررسی دو ابزار در پیشبرد سیاست خارجی او یعنی "دیپلماسی" و "سپس" "جنگ" بپردازد. در این پژوهش دادههای بدست آمده از منابع تاریخی مکتوب در قالب نظریه جنگ کلاوزویتس که از مهمترین نظریه‌های مطرح شده در باب "جنگ" در دوران مدرن است مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته است

واژگان کلیدی

ساسانیان، خسرو دوم، موریس، بهرام چوبین، دیپلماسی، جنگ